نگاه حقوقی

ضرورت حذف استثنای پدر از حکم قصاص



پریسانویدی‌فر
وکیل پایه یک دادگستری

پیشنهاد افزایش مجازات حبس پدر یا جد پدری در قتل عمد فرزند به بیش از ۲۵ سال، اگرچه با هدف تشدید واکنش کیفری مطرح می‌شود، از منظر حقوق کیفری و سیاست جنایی، پاسخ نهایی و متناسبی به این مسئله نیست. به باور نگارنده، مسئله اصلی در این پرونده‌ها صرفا میزان حبس نیست، بلکه وجود استثنایی در قانون است که موجب می‌شود پدر، با وجود ارتکاب قتل عمد و احراز مسئولیت کیفری، از قصاص معاف شود. بنابراین، پیشنهاد اصلی باید حذف این استثنا و بازگشت به قاعده عمومی قصاص در قتل عمد باشد. مطابق ماده ۳۸۱ قانون مجازات اسلامی، مجازات قتل عمد در صورت مطالبه ولی دم و تحقق شرایط قانونی، قصاص است. با این حال، ماده ۳۰۱ همان قانون، قصاص پدر یا جد پدری را در قتل فرزند منتفی می‌داند. در نتیجه، رابطه نسبی مرتکب با مقتول، برخلاف قاعده عمومی حاکم بر قتل عمد، مانع اجرای قصاص می‌شود؛ هرچند وصف عمدی جنایت و مسئولیت کیفری مرتکب به قوت خود باقی است.

مبنای فقهی استثنا و ضرورت بازنگری اجتهادی

مبنای اصلی این استثنا در فقه امامیه، روایات مربوط به عدم قصاص والد در برابر فرزند، از جمله روایت «لا یُقاد والد بولده» است که مستند نظر مشهور فقها قرار گرفته است. با این وصف، مشهوربودن یک نظر فقهی نباید به معنای پایان امکان بررسی و بازنگری در مستندات آن تلقی شود. آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ سوره بقره، اصل قصاص را مورد تأکید قرار داده‌اند. استثنای پدر اما بر مبنای برداشت فقهی از ادله روایی شکل گرفته است. ازاین‌رو، ضروری است ادله مورد استناد از حیث اعتبار سند، دلالت، اطلاق و قلمرو شمول، با استفاده از ظرفیت اجتهادی فقه امامیه مجددا بررسی شوند. پرسش اساسی این است که آیا اطلاق روایت مورد استناد، تمام فروض قتل عمد فرزند را در بر می‌گیرد؟ آیا می‌توان میان قتل ناشی از رفتارهای غیرمستقیم و جنایتی که با سبق تصمیم، طراحی قبلی و قصد مستقیم سلب حیات ارتکاب یافته، تفکیک اجتهادی قائل شد؟ آیا حکم مستنبط از این روایات، بدون بررسی مجدد قلمرو و مبانی آن، باید به‌صورت یک استثنای مطلق در قانون باقی بماند؟ این پرسش‌ها به معنای نفی نظر مشهور نیستند، بلکه دعوت به بررسی علمی امکان بازنگری در مستندات و حدود حکم فقهی‌اند. اگر ظرفیت اجتهادی برای بازنگری وجود داشته باشد، قانون‌گذار نیز می‌تواند با اتکا به مبانی معتبر شرعی، نسبت به اصلاح ماده ۳۰۱ اقدام کند.

چرا حبس بیش از ۲۵ سال جایگزین مناسبی نیست؟

مطابق ماده ۶۱۲ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی، هرگاه مرتکب قتل عمد به هر علت قصاص نشود و اقدام او موجب اخلال در نظم و امنیت جامعه یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد، به سه تا ۱۰ سال حبس محکوم می‌شود. پیشنهاد افزایش این مجازات به بیش از ۲۵ سال، اگرچه در ظاهر پاسخ کیفری شدیدتری ایجاد می‌کند، اشکال بنیادی موجود در قانون را برطرف نمی‌کند. قصاص و حبس تعزیری دو نهاد متفاوت از حیث مبنا، ماهیت و آثار حقوقی هستند. قصاص در قتل عمد، حقی است که با مطالبه اولیای دم و تحقق شرایط قانونی استیفا می‌شود؛ در حالی که حبس موضوع ماده ۶۱۲، واکنش تعزیری نسبت به جنبه عمومی جرم است. بنابراین، حتی افزایش حبس به بیش از ۲۵ سال نیز نمی‌تواند فقدان امکان قصاص را جبران کند. افزون بر این، حبس طولانی‌مدت، بدون اصلاح مبنای معافیت از قصاص، صرفا مجازات تعزیری را تشدید می‌کند و همچنان استثنای قانونی را دست‌نخورده باقی می‌گذارد. از منظر تناسب نیز نمی‌توان صرف افزایش عددی مدت حبس را معادل اصلاح پاسخ کیفری به قتل عمد دانست.

پیشنهاد تقنینی؛ حذف استثنا، نه افزایش صرف مجازات

پیشنهاد مشخص آن است که مجلس شورای اسلامی به‌جای تمرکز بر افزایش مجازات ماده ۶۱۲ به بیش از ۲۵ سال، اصلاح ماده ۳۰۱ را در اولویت قرار دهد. این اصلاح باید پس از بررسی تخصصی مبانی فقهی و احراز امکان شرعی آن، به حذف معافیت مطلق پدر و جد پدری از قصاص در قتل عمد فرزند منتهی شود. در این مسیر، تشکیل کمیته‌ای تخصصی متشکل از فقهای صاحب‌نظر و متخصصان حقوق جزا برای بررسی ادله روایی، نظر مشهور و ظرفیت‌های اجتهادی ضروری است. هدف، بازگشت به اصل عمومی قصاص در قتل عمد و جلوگیری از تبدیل رابطه ابوت به مانعی مطلق در برابر اجرای آن است. در نهایت، مسئله این نیست که پدر مرتکب قتل عمد به‌جای سه تا ۱۰ سال، بیش از ۲۵ سال حبس تحمل کند؛ مسئله این است که چرا رابطه پدری باید به‌تنهایی موجب خروج مرتکب از حکم عمومی قصاص شود؟ به باور نگارنده، پاسخ مؤثر به این مسئله نه در تشدید صرف مجازات حبس، بلکه در بازنگری فقهی و اصلاح تقنینی استثنای مقرر در ماده ۳۰۱ نهفته است.

خبر

پیگیری پرونده «سوگند» توسط کمیته فوریت‌ها

ایسنا: معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش‌وپرورش با اشاره به رسیدگی به موضوع پرونده «سوگند صیادی»، دانش‌آموز کرمانشاهی گفت: «کمیته تخصصی فوریت‌های وزارتخانه در سطوح مختلف در حال رسیدگی هستند و همکارهای لازم و متقابل هم با قوه قضائیه طبق روال و سازوکار خود در جریان است». صادق حسین‌زاده ملکی، ادامه داد: «در طول سال اتفاقات تلخ متعددی در برخی خانواده‌ها رخ می‌دهد که دلایل و ریشه‌های متنوعی از جمله مسائل فرهنگی و حوادث مختلف در آن نقش دارند و پرونده‌های متعددی نیز در قوه قضائیه وجود دارد که گروه‌های سنی متفاوتی را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین ربط‌دادن هریک از این اتفاقات به یک عامل مشخص، لزوما تحلیل دقیقی نیست». حسین‌زاده ملکی یکی از اصول مراقبت در برابر آسیب‌های اجتماعی دانش‌آموزان را مواجهه تخصصی و مسئولانه فضای رسانه‌ای با این حوادث دانست و گفت: «ابتدا باید موضوع بررسی و ابعاد آن به‌درستی شناسایی شود تا هر روایت یا خبر نادرستی که با هر انگیزه‌ای منتشر می‌شود، مبنای تحلیل قرار نگیرد. در بررسی‌هایی که با گروه‌های مختلف مرتبط با موضوع انجام می‌دهیم، گاهی تفاوت‌های معناداری میان واقعیت‌ها و روایت غالب رسانه‌ای و فضای مجازی مشاهده می‌کنیم. در بررسی هر مصداق باید اصول تخصصی و پروتکل‌های مبتنی بر آخرین یافته‌های علمی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و به‌ویژه کرامت انسانی رعایت شود». معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش‌وپرورش با اشاره به ورود دستگاه قضائی و بخش‌های فوریتی آموزش‌وپرورش به پیگیری موضوعات این‌چنینی مرتبط تأکید کرد: «پیش از رسیدن برخی مسائل به مراحل بحرانی نیز پیگیری‌هایی انجام و خدماتی ارائه می‌شود و در نخستین فرصت نیز اقدامات حمایتی صورت می‌گیرد». او با اشاره به ضرورت توجه مدارس به نشانه‌های خشونت خانگی و مخاطرات دوران بلوغ، گفت: «در این دوره ممکن است رفتارهای هیجانی غلبه پیدا کند و حتی اقدامات کوچکی که به‌درستی انجام نمی‌شوند، آثار بسیار گسترده‌ای برجای بگذارند؛ بنابراین مدارس باید در مواجهه با این مسائل دقت و مراقبت بیشتری داشته باشند».



عکس: سپندتاکی، شرق

در میزگرد «شرق» بررسی شد؛ آسیب‌های روانی و تحصیلی کودکان در روزهای جنگ و پس از آن

زخم جنگ بر روان و کارنامه کودکان

حدود ۴۰ درصد از دانش‌آموزان کشور، یعنی شش تا هفت میلیون نفر از مجموع ۱۶ میلیون دانش‌آموز، به آموزش جبرانی نیاز دارند

نسترن فرخه: جنگ، خشونت علیه کودکان است؛ خشونتی که آثار آن در جنگ اخیر ایران، به وضوح در سلامت روان و وضعیت آموزشی آنها نمایان شده است. فعالان حوزه کودک و معلمانی که به‌طور مستمر با کودکان در ارتباط هستند، از نشانه‌های آسیب‌های روانی، اضطراب، اختلال خواب و افت تحصیلی آنها روایت می‌کنند؛ آسیب‌هایی که به‌ویژه برای کودکان خانواده‌های محروم و کم‌برخوردار، ابعاد جدی‌تری پیدا کرده است. برآوردها نشان می‌دهد از مجموع ۱۶ میلیون دانش‌آموز کشور، حدود شش میلیون نفر، یعنی حدود ۴۰ درصد آنها، در حال حاضر به کلاس‌های جبرانی نیاز جدی دارند که علت بخش مهمی از آن ناتوانی در مدیریت سیستم آموزشی در شرایط بحران است. با این حال، هنوز برنامه‌ای فراگیر و متناسب با ابعاد این افت یادگیری برای جبران عقب‌ماندگی تحصیلی دانش‌آموزان اجرا نشده است. برای بررسی ابعاد این مسئله و تأثیر جنگ بر سلامت روان، آموزش و شرایط زندگی کودکان، جلال کریمیان، پژوهشگر حوزه آموزش، علی‌اکبر اسماعیل‌پور، مدیرعامل مؤسسه توانمندسازی ندای ماندگار دروازه‌غار و مژگان احمدیه، عضو هیئت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان و بنیاد کودک و طبیعت، در میزگرد «شرق» حاضر شدند. آنها در این گفت‌وگو از تجربه‌های میدانی و پژوهشی خود درباره آسیب‌های روانی کودکان، افزایش تنش در خانواده‌ها، نابرابری در دسترسی به آموزش و مسئولیت آموزش‌وپرورش در دوران بحران گفتند.

سؤال: طبق تجربه‌ای که از کار با کودکان در شرایط آسیب دارید، جنگ در یک سال گذشته چه آسیب‌های روانی‌ای برای کودکان همراه داشته است؟ آیا نشانه‌هایی از این آسیب‌ها در کودکان دیده‌اید؟

علی‌اکبر اسماعیل‌پور، مدیرعامل مؤسسه توانمندسازی ندای ماندگار دروازه‌غار: در بحران‌هایی مثل جنگ، کودکان جزء بی‌دفاع‌ترین گروه‌هایی هستند که از این شرایط آسیب می‌بینند. در دوران جنگ نیز شاهد بودیم که مدارس، بچه‌ها را به حال خود رها کردند و هیچ برنامه‌ای برای شرایط جنگی نداشتند. حتی در شهرهایی که از مناطق جنگی دورتر بودند، کودکان آسیب‌های متفاوتی را تجربه کردند. بمباران‌های شبانه در ساعات مختلف، صداهای ناهنجار و اتفاقات وحشتناک، شرایطی را ایجاد کرده بود که کودکان نمی‌توانستند وضعیت روحی باثباتی داشته باشند. البته در این فاصله، فکر می‌کنم نهادهای مدنی، تشکل‌ها و انجمن‌هایی که با موضوع کودکان مرتبط هستند، بیش از هر سازمان و نهاد دولتی‌ای درگیر بودند. این ارتباط و درگیری از طریق پیامک و تماس تلفنی با خانواده‌ها، ارائه خدمات مددکاری و پیگیری وضعیت آنها انجام می‌شد. ما هم فضای مجموعه را باز گذاشته بودیم تا اگر خانواده‌ها به کمکی نیاز داشتند، بتوانند مراجعه کنند؛ هرچند در آن شرایط امکانات زیادی در اختیار نداشتیم. در این فاصله، بسیاری از خانواده‌ها به شهرستان‌ها رفته بودند و متأسفانه در آنجا هم در موارد زیادی درگیر جنگ شدند. پس از بازگشت، روان‌شناسان با کودکان کار کردند تا مشخص شود ذهن آنها تا چه اندازه درگیر جنگ شده و چه آسیب‌هایی دیده‌اند. با استفاده از نقاشی، از کودکان خواسته شد آسیب‌ها و تجربه‌هایشان را روی کاغذ بیاورند. حتی نمونه‌هایی داشتیم که کودکان تا مدت‌ها نمی‌توانستند خواب راحتی داشته باشند؛ از خواب می‌پریدند، با ترس و وحشت بیدار می‌شدند و کابوس می‌دیدند. کودکانی هم داشتیم که دچار لکنت شده بودند. طبق گزارش‌ها، با آسیب‌هایی از این دست مواجه بودیم و مدت زیادی طول کشید تا کودکان بتوانند از نظر ذهنی از آن وضعیت جنگی خارج شوند. بنابراین، شرایط روحی کودکانی که ما با آنها کار می‌کنیم، پس از تجربه جنگ کاملا تحت تأثیر قرار گرفت؛ در برخی بیشتر و در برخی کمتر.

سؤال: آیا می‌توان گفت آسیب‌های روانی جنگ برای کودکان گروه‌های کم‌برخوردار و آسیب‌دیده اقتصادی بیشتر بوده است؟

مژگان احمدیه، عضو هیئت‌مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان و بنیاد کودک و طبیعت: از نظر سنی قطعا شرایط متفاوت است. کودکانی که در گروه‌های سنی صفر تا سه سال، سه تا شش سال، شش تا ۱۲ سال و ۱۲ تا ۱۸ سال قرار دارند، تجربه‌های متفاوتی از جنگ خواهند داشت. موضوع مهم این است که کودکان با اضطراب دائمی و ناشناخته‌ها مواجه می‌شوند؛ چون آنها جنگ را نمی‌شناسند و ناگهان با صداهای مهیب و شرایط ناامن روبه‌رو می‌شوند. از طرف دیگر، پدر و مادر یا مراقبان اصلی کودک نیز دچار اضطراب می‌شوند و گاهی متوجه نیستند که این اضطراب چه تأثیری بر فرزندانشان می‌گذارد. حتی در مواردی، نقش‌ها جابه‌جا می‌شود و به جای اینکه والدین مراقب کودکان باشند، کودکان تلاش می‌کنند از والدین خود مراقبت کنند و به آنها آرامش دهند. من بارها شاهد چنین شرایطی بوده‌ام. در واقع، استرس و اضطراب زیاد به هر حال بر وضعیت زیستی و روانی کودکان تأثیر می‌گذارد. البته اینکه چه آمار و مستنداتی در این زمینه وجود دارد و آیا می‌توان میزان این آسیب‌ها را اندازه‌گیری کرد یا نه، اطلاعی ندارم. این موضوع باید از طریق متخصصانی بررسی شود که در حوزه پزشکی، درمان و مسائل اجتماعی کودکان فعالیت می‌کنند. اما آسیب‌های وارده، از نظر خانوادگی می‌تواند بسیار جدی باشد. در رابطه با تفکیک طبقاتی که شما اشاره کردید، بله، این مسئله می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد.

به هر حال کودکانی بودند که به دلیل برخورداری خانواده‌هایشان از رفاه نسبی، توانستند از مناطق جنگ‌زده خارج شوند. درست است که آنها هم با پرسش‌هایی درباره اتفاقات و شرایط جنگ مواجه شدند، اما به مناطق دیگری رفتند و توانستند شرایط و آرامش متفاوتی را تجربه کنند. در مقابل، کودکانی هم بودند که خانواده‌هایشان از نظر رفاهی ثبات چندانی نداشتند و ناگزیر بودند در مناطق جنگ‌زده بمانند. برخی از این خانواده‌ها حتی برای خروج از محل زندگی خود مشکل داشتند. بعضی از آنها مدارک اقامتی لازم را نداشتند و همین مسئله شرایطشان را بسیار متفاوت می‌کرد. قطعا کودکانی که در خانواده‌های مرفه‌تر زندگی می‌کنند، آسیب کمتری خواهند دید؛ هرچند نمی‌توان با قاطعیت گفت که میزان این تفاوت چقدر است و چه درصدی از کودکان بیشتر یا کمتر آسیب دیده‌اند. به هر حال کودکی که به‌طور مستقیم در معرض جنگ قرار می‌گیرد، با تخریب، صداهای مهیب، اخبار پی‌درپی و حتی تخریب خانه و محل زندگی خود مواجه می‌شود. چنین کودکی ممکن است فقدان و سوگ را تجربه کند. کودکانی که در میناب و در جریان آن تهاجم آسیب دیدند، همچنین هم‌کلاسی‌ها و بستگان آنها، قطعا آسیب‌پذیری بیشتری دارند.

آنلاین‌شدن مدارس در دوران جنگ که باعث شد همه اعضای خانواده برای مدت طولانی در خانه کنار هم بمانند، چقدر به افزایش خشونت‌های خانگی منجر شد؟

جلال کریمیان، پژوهشگر حوزه آموزش: در کشور ما، بحث حقوق کودک در بسیاری از مواقع بر کودکانی متمرکز بوده که آسیب دیده‌اند؛ یعنی کودکانی که در شرایط بحرانی قرار دارند. در حالی که باید توجه داشته باشیم بحران می‌تواند فراگیر باشد و فقط کودکان آسیب‌دیده به معنای متعارف آن را در بر نمی‌گیرد. البته به نظرم حتی در شرایط بحران هم می‌توان مسائل کودکان را از زاویه کلان‌تری بررسی کرد. درباره سؤالی که مطرح کردید، طبیعتا وقتی خانواده را در نظر می‌گیریم، باید ابتدا ببینیم چه اتفاقی برای خانواده می‌افتد و بعد بررسی کنیم که این فشارها چگونه به کودک منتقل می‌شود؛ چه کودکی که پیش از بحران هم در شرایط دشواری قرار داشته و چه کودکی که زندگی نسبتا عادی‌ای داشته است. در خانواده‌های طبقه متوسط، خود خانواده با مشکلاتی مواجه می‌شود. من داده‌هایی در این زمینه دارم که باید بعدا آنها را دقیق‌تر بررسی کنیم و اعداد را با هم تطبیق دهیم، اما فعلا به‌صورت تقریبی به آنها اشاره می‌کنم. یک نظرسنجی از سوی یکی از نهادهای دولتی انجام شده بود که تأثیر این شرایط را بر خانواده‌ها سنجیده بود. بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌داد که در ابتدا، مادران به‌شدت دچار تنش شدند؛ چون عمدتا مادران بودند که باید فرزندانشان را در خانه نگه دارند. وقتی نظم و روال عادی زندگی در خانه به هم می‌ریزد، فشار زیادی به خانواده وارد می‌شود. برای مثال، خانواده‌ای را در نظر بگیرید که درگیر فقر است و پدر خانواده در همان مقطع شغل خود را از دست داده یا وضعیت شغلی‌اش معلق شده است. از طرف دیگر، کودک هم دیگر نمی‌تواند به مدرسه برود. بخشی از این مسائل را نمی‌توان در لحظه حل کرد؛ به‌ویژه در ماه اول پس از شروع جنگ، خانواده‌ها خودشان سرگردان بودند و کودکان نیز همین وضعیت را داشتند. در عین حال، مسئولیت نگهداری از کودک بر عهده خانواده است. تا مدتی این شرایط قابل درک بود، مثلا تا پایان سال و ایام نوروز؛ اما پس از نوروز، وقتی شوک اولیه جنگ تا حدودی برطرف شد، خانواده‌ها همچنان با پیامدهای آن مواجه بودند. در این میان، یک بررسی مشخص هم درباره افرادی که تحت پوشش بهزیستی بودند و مادران سرپرست خانوار هستند، انجام شد که آمار آن را به‌صورت تقریبی اعلام می‌کنم. به هر حال از آن مقطع به بعد، خانواده‌ها با عوارض پس از جنگ، ازجمله مشکلات اقتصادی مواجه شدند. مدارس هم همچنان بازگشایی نشده بودند و این فشارها به درون خانواده منتقل می‌شد. من ترجیح می‌دهم به جای اینکه صرفا از خشونت علیه کودک صحبت کنم، از خشونتی بگویم که متوجه کل خانواده است. همه اعضای خانواده تحت فشار قرار می‌گیرند و در نهایت ضعیف‌ترین عضو خانواده ممکن است کودک باشد. البته در خانواده‌هایی که حمایت بیشتری از کودک صورت می‌گیرد، شاید نتوان هر نوع درگیری و تنشی را مستقیما خشونت علیه کودک دانست؛ اما در خانواده‌هایی که فقر بیشتر و حمایت کمتری وجود دارد، این شرایط می‌تواند به خشونت علیه کودک تبدیل شود. آمارها نشان می‌دهد حدود ۷۰ درصد خانواده‌ها اضطراب شدیدی را تجربه کرده‌اند. همچنین نزدیک به ۴۰ درصد خانواده‌ها در کل کشور گفته‌اند که در خانه به‌طور مداوم درگیری و تنش داشته‌اند. البته منظور از مداوم‌بودن، لزوما درگیری دائمی نیست، بلکه فضای خانه ملتهب بود. طبیعتا می‌توان گفت کودکی که در شرایط خانوادگی نامناسب‌تری قرار دارد، احتمالا بیشتر در معرض این خشونت‌ها قرار گرفته است. این آمار مربوط به کل کشور است و به نظر می‌رسد میزان این مشکلات در خانواده‌هایی که مادر سرپرست خانوار است، حدود ۱۰ تا ۲۰ درصد بیشتر باشد.

درباره خانواده‌های افغانستانی در دوران جنگ کمتر صحبت شده است. با توجه به تجربه عینی شما از ارتباط با این خانواده‌ها، پس از بازگشت کودکان به مجموعه‌ها تا چه اندازه متوجه آثار و پیامدهای جنگ در رفتار آنها شدید؟ فکر می‌کنم پژوهشی که آقای کریمیان به آن اشاره کردند، درباره خانواده‌های ایرانی بوده، درست است؟

اسماعیل‌پور: بله، درست است. در رابطه با تفاوت آسیب‌های خانواده‌های افغانستانی و ایرانی در دوران جنگ، باید بگویم خانواده‌هایی که عمدتا جزء طبقات فرودست هستند و تحت پوشش مجموعه‌هایی مانند مؤسسه ما قرار دارند، طبق تجربه‌ای که ما داشتیم، آسیب‌های چندان متفاوتی را تجربه نکردند. با وجود اینکه خانواده‌های افغانستانی از بخشی از خدمات محروم هستند، آسیب‌هایی که در این خانواده‌ها مشاهده کردیم، تقریبا مشابه خانواده‌های فرودست ایرانی بود؛ از میزان خشونتی که تجربه کردند تا سایر مشکلات. البته باید در نظر بگیریم که بیشتر افرادی که ما با آنها کار می‌کنیم، کودکان افغانستانی محروم از تحصیل هستند. با این حال، شرایط در خانواده‌های ایرانی به همین شکل بود. از طرف دیگر، خانواده‌های فرودست ایرانی نیز در دوران جنگ کاملا فراموش شده بودند. حتی پس از پایان جنگ، زمانی که التهاب اجتماعی تا حدودی فروکش کرده بود، این خانواده‌ها همچنان از توجه و حمایت لازم محروم ماندند. در واقع، کسی به یاد آنها نبود و توجهی به شرایطشان نمی‌شد. از سوی دیگر، مسائلی مانند برنامه «شاد» مدارس چالش‌های خاص خود را داشت و سیستم آموزشی برای یک سال کامل در وضعیت بلاتکلیفی قرار گرفت که همین به افت تحصیلی کودکان دامن زد. کودکان به دلیل شرایط موجود، خدمات آموزشی مناسبی از این سیستم دریافت نکردند. نمی‌توانیم میان این دو گروه یعنی کودکان ایرانی و افغانستانی تفکیک قائل شویم. البته آمار مشخصی هم نداریم که نشان دهد خانواده‌های ایرانی و افغانستانی چه نوع آسیب‌هایی را تجربه کرده‌اند، میزان این آسیب‌ها چقدر بوده و چه تفاوت‌هایی میان آنها وجود داشته است. اما آنچه با توجه به پرونده‌های مددکاری که در این مدت بررسی کرده‌ایم، مشاهده می‌کنیم، این است که هر دو گروه در دوران جنگ فراموش شدند و هر دو آسیب دیدند. بنابراین نمی‌توان تمایز مشخصی میان آنها قائل شد.

آسیب‌های ناشی از بحران‌هایی مانند جنگ در سیستم آموزشی، بیشتر کدام قشر از کودکان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

احمدیه: سیستم آموزشی ما همواره با مشکلاتی مواجه بوده و در دوران جنگ، وضعیت آن از شرایط پیشین بدتر شده است. همیشه نقدهای جدی به این سیستم وارد بوده و می‌توان گفت در بحران‌هایی مانند کرونا یا جنگ، آسیب‌های نظام آموزشی مستقیما بیشتر متوجه دانش‌آموزان و کودکانی می‌شود که جزء طبقات محروم جامعه هستند. برای مثال، در برخی مناطق ایران، کودکان حتی از ساختمان مناسبی برای مدرسه برخوردار نیستند و امکانات آموزشی در این مناطق بسیار محدود است. طبیعتا وقتی جنگ اتفاق می‌افتد، این کودکان جزء نخستین گروه‌هایی هستند که آسیب می‌بینند. هنوز هم مدارسی در مناطق دورافتاده داریم که کودکان در آنها در چادر درس می‌خوانند و یک معلم به تعداد زیادی از دانش‌آموزان در پایه‌های مختلف آموزش می‌دهد. طبیعتا وقتی جنگ اتفاق می‌افتد، این کودکان دیگر امکانات لازم برای استفاده از کلاس‌های آنلاین را ندارند و آموزش آنها به‌طور کامل تعطیل می‌شود. در مقابل، کودکانی که امکان استفاده از کلاس‌های آنلاین را دارند، دست‌کم می‌توانند بخشی از آموزش خود را ادامه دهند. پس از آن مسئله افت تحصیلی مطرح می‌شود. بنابراین، این اتفاق ابتدا برای کودکانی رخ می‌دهد که در مناطق محروم زندگی می‌کنند؛ زیرا آنها اساسا امکانات لازم برای دریافت خدمات آموزشی را در اختیار نداشته‌اند. به نظر من اگر بخواهیم ابعاد کلی این مسئله را در نظر بگیریم، نخستین آسیب‌های جنگ متوجه طبقات فرودست می‌شود؛ چراکه این کودکان در مقایسه با افرادی که در طبقات بالاتر اجتماعی زندگی می‌کنند، امکانات و ابزارهای بسیار محدودتری برای حفظ شرایط زندگی خود، از جمله ادامه تحصیل در اختیار دارند. نکته دیگر این است که آسیب‌های ناشی از چنین بحران‌هایی می‌تواند دوران بزرگسالی کودک را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در این شرایط می‌توان از الگوهای استاندارد سایر کشورها نیز استفاده کرد.

خانواده‌های فرودست ایرانی نیز در دوران جنگ کاملا فراموش شده بودند. حتی پس از پایان جنگ، زمانی که التهاب اجتماعی تا حدودی فروکش کرده بود، این خانواده‌ها همچنان از توجه و حمایت لازم محروم ماندند. در واقع، کسی به یاد آنها نبود و توجهی به شرایطشان نمی‌شد. از سوی دیگر، مسائلی مانند برنامه «شاد» مدارس چالش‌های خاص خود را داشت و سیستم آموزشی برای یک سال کامل در وضعیت بلاتکلیفی قرار گرفت که همین به افت تحصیلی کودکان دامن زد. کودکان به دلیل شرایط موجود، خدمات آموزشی مناسبی از این سیستم دریافت نکردند

آموزش‌وپرورش در دوران جنگ بهتر بود چه عملکردی داشته باشد؟

اسماعیل‌پور: یکی از اقداماتی که می‌توانست بسیار مؤثر باشد، پیش‌بینی آموزش آفلاین بود. اگر اینترنت قطع می‌شد، باید از قبل برای این شرایط برنامه‌ریزی و آموزش آفلاین را اجرا می‌کردیم؛ اما متأسفانه چنین امکانی فراهم نشد، به‌ویژه برای مناطقی که درگیر جنگ بودند. اگر قرار بود اقدامی در این زمینه انجام شود، ضبط و پخش برنامه‌های آموزشی از تلویزیون می‌توانست بسیار موفق باشد و اتفاق مثبتی رقم بزند؛ اما متأسفانه این اتفاق هم نیفتاد. همه این عوامل دست به دست هم دادند تا به نظرم، دانش‌آموزان دوره ابتدایی بیشترین ضربه را از این وضعیت متحمل شوند؛ آسیبی که آثار آن سال‌ها بعد خود را نشان خواهد داد. کودکانی که در سنی قرار داشتند که باید آموزش را به شکل حضوری و چهره‌به‌چهره دریافت می‌کردند، ناچار شدند به آموزش آنلاین روی بیاورند. در ایران باید از تجربه‌های مختلف در این زمینه استفاده و آنها را اجرا می‌کردیم و حتی برای دوران پس از جنگ برنامه مشخصی می‌داشتیم؛ اما فکر نمی‌کنم چنین برنامه‌ای وجود داشته باشد. اساسا معتقدم مدیریت آموزش‌وپرورش در این دوره، شاید یکی از فاجعه‌بارترین دوره‌های مدیریتی پس از انقلاب بوده است. سال‌هاست ما با آموزش‌های مغایر با حقوق کودک در مدارس مقابله می‌کنیم. بارها تأکید کرده‌ایم کودکان نباید در سنین کودکی در معرض آموزش‌های نظامی قرار بگیرند، نباید وارد درگیری‌های سیاسی و منازعات شوند و نباید در این سن سلاح به دست بگیرند. نهادهای حقوق کودک، به‌ویژه پس از جنگ ایران و عراق، سال‌ها تلاش کرده‌اند این موضوع را نهادینه کنند که کودکان نباید درگیر چنین مسائلی شوند. با این حال، شاهد بوده‌ایم برخی از این موارد مغایر با حقوق کودک دوباره در مدارس مطرح شده‌اند. به نظر می‌رسد ذهن وزیر آموزش‌وپرورش و اطرافیانش اساسا با توصیه‌های کارشناسی در حوزه آموزش‌وپرورش و مقوله توسعه همراه نیست. آنها با الگوگیری از تجربه کشورهای مختلف موافق نیستند. در عوض، مجموعه‌ای از آموزش‌ها و برنامه‌ریزی‌های بسته، از بالا به پایین، عمودی، بخش‌نامه‌ای و دستوری ارائه می‌شود و مدارس در همین چارچوب فعالیت می‌کنند. مسئله مهم‌تر، وضعیت نیروی انسانی است. ما در کشور، معلمان زحمتکش و زبده‌ای داریم.

بخشی از مناطق کشور اصلا درگیر جنگ نبودند و بخش دیگری کاملا درگیر بودند؛ با این حال، کل سیستم آموزشی دچار چالش شد. با توجه به پژوهش‌هایی که داشتید، فکر می‌کنید بهترین عملکردی که آموزش‌وپرورش می‌توانست داشته باشد، چه بود؟

کریمیان: بعد از کرونا، همه دنیا با مسئله مدرسه در شرایط بحرانی مواجه شدند. اسناد و پژوهش‌های متعددی در این زمینه منتشر شد. یکی از مهم‌ترین یافته‌ها این بود که افت سطح یادگیری کودکان در سراسر جهان مشاهده شد و فقر یادگیری نیز به میزان قابل توجهی افزایش پیدا کرد؛ به‌طوری‌که فکر می‌کنم این میزان در سطح جهانی به حدود ۱۰ درصد رسید. اما مسئله مهم‌تر از یادگیری، نقش مدرسه در حفظ سلامت کودکان بود. امروز بیش از گذشته تأکید می‌شود مدرسه در زمان بحران، به‌جز شرایط خاص، می‌تواند نقش پناهگاه را برای کودکان ایفا کند؛ چه بلافاصله پس از پایان یک درگیری یا اپیدمی، چه پیش از وقوع بحران و با ایجاد سازوکارهای لازم و چه در گذر زمان، زمانی که آثار و پیامدهای بحران، چه جنگ و چه اپیدمی، بیشتر نمایان می‌شود. بنابراین، اصل بر این است که اگر امکان دارد، مدرسه باز بماند. من در جریان برخی اتفاقات این دوره نیز هستم. تلاش‌هایی شد تا مدارس باز شوند. تصمیم بر این بود که مدارس در اردیبهشت‌ماه باز شوند. با این حال، به دلایل مختلف این اتفاق نیفتاد. در آن زمان، حدود یک یا دو ماه از شروع جنگ گذشته بود و به پایان سال تحصیلی نزدیک می‌شدیم. مشخص بود با توجه به ظرفیت‌ها، ساختار بوروکراتیک و مشکلات موجود در کشور، مدیریت اضطراب اولیه‌ای که جنگ در جامعه ایجاد کرده بود، کار ساده‌ای نیست. قطعا می‌شد در همین مدت هم اقداماتی انجام داد و به نظر من باید این کار می‌شد. اینکه مدارس در سراسر کشور تعطیل شدند، در حالی که همه مناطق درگیر جنگ نبودند، قابل پیشگیری بود. در مجموع، مجموعه این اتفاقات نشان داد چه فاجعه‌ای در حال رقم‌خوردن است. البته آموزش‌وپرورش به دلیل ساختار کُند و سنگین خود، با تأخیر متوجه ابعاد مسئله شد. در این مدت، تلاش‌های زیادی از سوی رسانه‌ها و برخی مراکز تصمیم‌گیری شد. حتی شنیدم خود نهادهای نظامی بر بازبودن مدارس تأکید داشتند؛ به‌ویژه برای دوره‌ای که از مهرماه آغاز می‌شد. منطق این بود اگر مدارس را همچنان تعطیل نگه داریم، در واقع این پیام را به جامعه منتقل کرده‌ایم که کشور همچنان در وضعیت جنگی قرار دارد و نمی‌توانیم شرایط عادی را بازسازی کنیم. نمونه مشابهی از این سیاست را در اوکراین هم می‌بینیم. اوکراین در ژانویه ۲۰۲۲، اگر اشتباه نکنم، وارد جنگ شد. ما مطالعه کوتاهی درباره وضعیت آن کشور انجام دادیم. در آن زمان، سال تحصیلی رو به پایان بود و شرایط تا حدودی شبیه ایران پیش رفت؛ اما از سال تحصیلی بعد، یکی از سیاست‌های اصلی دولت اوکراین این شد که مدارس باید باز بمانند و آموزش به صورت حضوری ادامه پیدا کند. یعنی تأکید بر اینکه مدارس نباید غیرحضوری شوند و آموزش باید به شکل حضوری برگزار شود. دلیل این تصمیم نیز فقط شرایط جنگ نبود، بلکه تجربه کرونا و پیامدهای سنگین تعطیلی مدارس در آن دوره نقش مهمی داشت. شواهد و مطالعات نشان داده بودند تعطیلی مدارس چه آسیب‌هایی به کودکان وارد می‌کند. به همین دلیل، دولت اوکراین به‌سرعت به سمت اجرای این سیاست رفت. در آنجا اتحادیه اروپا کمک‌هایی ارائه کرد و این حمایت‌ها هم از نظر مالی و هم از نظر ایده و برنامه‌ریزی صورت گرفت. یکی از اقدامات مهم این بود که در مناطق درگیر، ساخت پناهگاه در مدارس آغاز شد تا در صورت نیاز، دانش‌آموزان بتوانند از آنها استفاده کنند. البته شرایط جنگ اوکراین با ایران متفاوت است. جنگ در آن کشور زمینی است و زیرساخت‌ها، از جمله مناطق مسکونی، در معرض حمله قرار دارند. به همین دلیل، آنها ناچار بودند سازوکارهای ویژه‌ای برای ادامه آموزش ایجاد کنند.

گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید